

حضرت امام هادی علیه السلام

مفتاح خزائن الوجوب و حافظ مکامین العیوب، الناصح الزکی و الهادی المتقی، الامام علی النقی سلام الله علیه. نام مبارکش علی، اشهر القابش نقی و هادی. کنیت حضرتش ابوالحسن الثالث^[۱]، پدر بزرگوارش حضرت امام محمد تقی و مادر والاگهرش ام ولد مسماة به «سمانه المغربیه» و معروفه به سیده بوده است. تولد ذات خجسته صفاتش بنا بر مشهور در نیمه ذیحجه سال دویست و دوازده، مولد وجود شریفش محلی موسوم به صریا در سه منزلی مدینه. حضرتش تا سال دویست و هجده که پدر بزرگوارش در مدینه بود، در ظل عنایت آن حضرت نشو و نما یافته، در آن سال که حضرت امام تقی (ع) بر حسب امر معتصم عباسی عزیمت بغداد فرمود جمعی از شیعیان را گرد آورده، فرزند برومندش را به آنها به وصایت و جانشینی خود و امامت انام معرفی فرمود.

حضرتش پس از شهادت پدر بزرگوارش همچنان در مدینه مقیم بود تا اینکه معتصم پس از کشتن بابک خرم دین به وسیله افشین، در سال دویست و بیست و سه به قصد غزای روم تا عموریه بتاخت و در صدد پیشروی بیشتری به خاک روم بود که به علت خبر از مخالفت عباس بن مأمون فسخ عزیمت کرده، عباس و یارانش را بگرفت و بکشت و در سامره نیز افشین سپهسالار خود را متهم به خلاف دانسته و به قتل رسانید. آنگاه خود در سال دویست و بیست و هفت به سرای دیگر شتافت، و پسرش ابوجعفر هارون بن المعتصم به نام الواثق بالله بر اریکه خلافت نشست. الواثق محب آل علی بود و به آنها احترام می گذاشت و در آزادی عقیده و مذهب با مردم موافقت می کرد. وی نیز پس از پنج سال و نه ماه خلافت در سال دویست و سی و دو به دیار آخرت شتافت. پس از مرگ وی امراء عرب و محمد بن عبدالملک زیات وزیر خواستند پسرش محمد بن واثق را بر جای پدر بنشانند. امراء ترک مخالفت کردند که محمد صغیر بود. پس از مذاکراتی قرعه اختیار به نام جعفر بن معتصم افتاد و او را به نام المتوکل علی الله ملقب و بر تخت خلافت جای دادند. به سال دویست و سی و دو، وی پس از استقرار در کار، محمد بن عبدالملک زیات را از میان برداشت و فرمان داد که مردم به سه پسرش منتصر و معتر و مؤید به ترتیب به ولایتعهدی بیعت کنند، و حکم داد که قبر مطهر حضرت سید الشهداء (ع) و منازل اطراف آن را خراب کردند و از زیارت قبر مطهر امیرالمؤمنین (ع) و قبر حضرت سید الشهداء (ع) ممانعت به عمل آورد و از زوار خراجی سنگین مطالبه کرد. و در سال دویست و چهل و سه یحیی بن هرثمه را به مدینه فرستاد و حضرت امام علی النقی (ع) را به وسیله وی به سامره طلبید و هرثمه حضرتش را با راحتی و رفاه به سامره برد، ولی متوکل حضرتش را در محله ای پست و منزلی نالایق سکونت داد و در سال دویست و چهل و چهار به شام رفت که آنجا را دارالخلافه قرار دهد، ولی به واسطه ناسازگاری آب آنجا پس از دو ماه به سامره مراجعت نمود.

این ملعون با مصاحبین و معاشرین حتی اقربای خود به رذالت و خشونت در مصاحبت رفتار می کرد که همگی اطرافیان از وی منزجر و متنفر بودند. وی همیشه به پسرش منتصر که ولیعهد

وی بود تشدد می کرد که تو منتظر هستی نه منتصر. یعنی منتظر مرگ من هستی، و گاهی از وی با سلیبی‌های پی در پی پذیرائی می کرد و آزارش می داد تا بالاخره انزجار اطرافیان و تنفر پسرش منتصر به جایی رسید که همه با یکدیگر متفق شده و شبی به محفل انسش ریختند و وی را با فتح بن خاقان وزیرش به دیار دیگر فرستادند. این قضیه در سال دویست و چهل و هفت پس از چهارده سال و نه ماه خلافت متوکل روی داد. گویند متوکل را در محلی به نام مارجونه بکشتند که شیرویه ساسانی پدرش خسرو پرویز را در آنجا کشته بوده و متوکل در آنجا قصری به نام جعفریه بنا کرده و ساکن شده بود.

به هر حال منتصر پس از کشتن پدر بر مسند خلافت نشست. وی زیارت قبور متبرکه حضرت امیر و حضرت سید الشهداء (ع) را آزاد گذاشت و دستور پدرش را در منع زیارت لغو کرد و فدک را به بنی الحسن و بنی الحسین واگذار کرد، ولی خلافتش دوامی نکرد و پس از شش ماه خلافت در ربیع الاول دویست و چهل و هشت راه سرای دیگر گرفت. پس از فوت وی چون امراء ترک از معتز فرزند دوم متوکل بیمناک بودند، با احمد بن المعتصم بیعت کردند و او بر اریکه خلافت نشست و لقب المستعین بالله را برای خود اختیار کرد. و در زمان وی یحیی بن عمر بن حسین علوی در کوفه خروج کرد و شهید شد و چون سه سال و نه ماه از خلافت وی گذشت بعضی از امراء ترک به علت اختلافی که بین خودشان بود، المعتز بالله بن متوکل را که در حبس مستعین بود از محبس بیرون آورده با وی بیعت نمودند، و دسته دیگر از اتراک با مستعین برای حرب با معتز به طرف بغداد روی آوردند و پس از جنگی چند مستعین و یارانش منهزم و محصور و مستعین مجبور به استعفا گردید. پس از استعفا، وی را در بغداد حبس نمودند و در سال دویست و پنجاه و یک خلافت بر معتز قرار گرفت و پس از چندی مستعین را از بغداد طلبیده در بین راه فرمان به قتلش داد. و در سال دویست و پنجاه و سه سرّی سقطی پیشوای صوفیه رحلت نمود. و در سال دویست و پنجاه و چهار بنا به اشهر اقوال المعتمد بالله عباسی به دستور برادرش معتز که خلیفه بود حضرت امام علی النقی (ع) را مسموم نمود و حضرتش در سوم ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار شهید شد. سن مبارکش هنگام شهادت چهل و یک سال و اندی و مدت امامتش سی و سه سال و چند ماه بوده است. حضرتش در مدت حیات من باب تقیه کمتر شیعیان را به حضور می پذیرفت مگر خواصی از اصحاب که به زیارتش نائل می شدند. حضرتش طبق روایات کثیره هنگام رحلت به خاصان اصحاب و شیعیان خاص، امام بعد از خود فرزند ارجمندش حضرت حسن العسکری (ع) را معرفی فرموده و وصایت و جانشینی و امامت آن جناب را تصریح فرمود. مدفن آن حضرت در سامره است که مطاف زوّار و شیعیان است.

ازواج و اولاد آن حضرت: حضرتش زوجه حرّه نداشته و اولاد امجادش همه از امّ ولد بوده‌اند. حضرتش دارای چهار پسر بوده:

۱ - حضرت امام حسن عسگری؛

۲ - جناب حسین؛

۳ - جناب ابوجعفر سید محمد، که گویا در حیات آن حضرت رحلت نموده؛

۴ - ابوعبدالله مشهور به جعفر کذاب که پس از آن حضرت کذباً ادعای امامت نموده

و حضرتش را یک دختر بوده به نام علیه.

عده‌ای از معاریف اصحاب آن حضرت:

۱ - ابراهیم بن اسحق؛

۲ - علی بن مه‌ریار اهوازی؛

۳ - ایوب بن نوح؛

۴ - اسحق بن اسماعیل بن نوبخت؛

۵ - بشار بن یسار؛

۶ - ریان الصلت؛

۷ - مصالح بن سلمة الرازی؛

۸ - علی بن ابراهیم؛

۹ - ابوطالب البرقی؛

۱۰ - ابوطاهر بن حمزة بن الیسع الاشعری؛

۱۱ - حسین بن حماد بن سعید بن حماد؛

۱۲ - خیران الخادم.

خلفاء معاصر آن حضرت:

۱ - مأمون؛

۲ - المعتصم؛

۳ - الواثق؛

۴ - المتوکل؛

۵ - المنتصر؛

۶ - المستعین؛

۷ - المعتز بالله عباسی که حضرتش به امر وی شهید شد.

ii - به طوری که قبلاً گذشت در اصطلاح مورّخین و محدثین حضرت امیرالمؤمنین را ابوالحسن مطلق و حضرت موسی کاظم را ابوالحسن الاول و حضرت رضا را ابوالحسن الثانی و حضرت امام هادی را ابوالحسن الثالث گویند.